

## گزارش جنگ ۵۷۲م. در شاهنامه و ویژگی‌های منبع فردوسی

دکتر فرزین غفوری<sup>۱</sup>

### چکیده

جنگ ۵۷۲م. یکی از مهم‌ترین درگیری‌های ایران و روم در عصر ساسانی به شمار می‌رود. تنها گزارش موجود از این جنگ در منابع اوایل دوره اسلامی در شاهنامه فردوسی دیده می‌شود و در آثار مورخان برجسته‌ای همچون طبری، بلعمی، یعقوبی و... هیچ گزارشی از این جنگ وجود ندارد. همین نکته به خودی خود اهمیت گزارش شاهنامه را آشکار می‌سازد، اما مسائل دیگری نیز در این گزارش نهفته است؛ از جمله اینکه با وجود درست بودن چارچوب کلی گزارش شاهنامه، ابهام‌های عجیبی در آن به چشم می‌خورد؛ به ویژه در زمینه جغرافیای این جنگ. حکیم توس در اوج امانتداری از پیرایش و زدودن ابهام‌ها با توسل به شیوه داستان‌سرایی خودداری کرده و به این ترتیب شواهد ارزشمندی از کم‌وکیف منبع خود به دست داده است که برای پیشرفت مبحث منابع شاهنامه از اهمیت فراوانی برخوردار است.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه فردوسی، جنگ‌های ایران و روم، خسرو انوشیروان، یوستین دوم، جغرافیای تاریخی، الکارنامج فی سیره انوشروان.

## مقدمه

در سال ۵۷۲م. آتش جنگ بار دیگر میان ایران و روم شعله‌ور گردید و مورخان رومی اعتراف کرده‌اند که آغازگر پیمان‌شکنانه جنگ، امپراتور روم بود. یوستین دوم از مفاد پیمانی که سلفش، یوستینین، با ایران بسته بود سخت ناخشنود و از موفقیت‌های ایرانیان در یمن بسیار خشمگین بود، پس به خاک ایران حمله‌ور گشت اما سپاه کارآزموده خسرو انوشیروان نه تنها این حمله را خشی کرد بلکه ورق جنگ را به سود خود برگرداند و چنان شکست سنگینی بر رومیان وارد ساخت که به افسردگی، اختلال حواس و سرانجام استعفای امپراتور منجر شد. درحالی‌که در منابع اوایل دوره اسلامی، از تاریخ طبری و بلعمی گرفته تا دیگر آثار مورخان بزرگ و حرفه‌ای، هیچ بازتابی از این جنگ به چشم نمی‌خورد. در شاهنامه شرح مهمی درباره آن وجود دارد و این امر به خودی خود روشن می‌سازد که این گزارش شاهنامه تا چه حد مهم و ارزشمند است. در این مقاله به بررسی و مقایسه آن، به‌ویژه به شباهت‌ها و تفاوت‌هایش با گزارش‌های منابع بیزانسی خواهیم پرداخت و ضمن آن به این پرسش مهم پاسخ خواهیم داد که چگونه و چرا از آسیای صغیر در گزارش شاهنامه درباره جغرافیای جنگ مذکور یاد شده است؟ سپس بر اساس پردازش این اطلاعات به ویژگی‌های منبع فردوسی در این قسمت خواهیم پرداخت.

## نگاهی به آغاز جنگ و ضدحمله ایران

تئوفانس، مورخ بیزانسی، در کتاب خود به‌صراحت نوشته است که یوستین دوم، امپراتور روم شرقی، تعهد پرداخت سالانه به ایران را برای روم خفت‌بار می‌دانست.<sup>۱</sup> تصمیم روم به قطع پرداخت‌های تعهدشده سالانه<sup>۲</sup> و تحریک ارمنستان به شورش<sup>۳</sup> وضعیتی بود که ایرانیان آن را به معنای نقض کامل پیمان صلح ۵۶۲م. تلقی کردند،<sup>۴</sup> اما خسرو انوشیروان همچنان از اعلام جنگ خودداری می‌کرد و این تصمیم به احتمال فراوان به سبب نگرانی از خطر حمله دشمن از مرزهای شرقی بود. تئوفیلاکت، دیگر

1. Theophanes, IV. frg. 245, p. 362.

۲. بابت هزینه‌های ایران برای نگهداری دربندهای قفقاز در مقابل هجوم قبایل بیابانگرد به سوی جنوب و تهدید مرزهای

ایران و روم.

3. Jackson Bonner; p. 106. Cf. Toumanoff, 1954, pp. 148-149.

4. Theophylact; III, 9, 9-11 (P. 86).

مورخ بیزانسی که خود در دیوانسالاری روم مناصبی داشت، دلایل رومیان را برای آغاز این جنگ بهانه‌جویانه دانسته<sup>۱</sup> و مسبب اصلی بدبختی عظیمی که بر اثر این جنگ دامن‌گیر رومیان شد، سبکسری<sup>۲</sup> و حماقت بزرگ شخص امپراتور (یوستین) دانسته است.<sup>۳</sup> همزمان با شورش ارمنستان<sup>۴</sup> و برای تقویت آن یوستین به فراست افتاد تا فرصت را مغتنم شمارد؛ پس در ۵۷۲ م. سپاهی را به فرماندهی مارسین<sup>۵</sup> روانه مرزهای ایران کرد.<sup>۶</sup> تابستان سپری شده بود و ایرانیان نیز انتظار حمله رومیان را نداشتند. مارسین با سپاهی سی هزار نفری از فرات گذشت و نواحی مرزی ایران را در شمال میانرودان پایمال و غارت کرد.<sup>۷</sup> پس از وقفه‌ای کوتاه (احتمالاً به سبب زمستان) در ۵۷۳ م. مارسین یک بار دیگر سپاه خود را بسیج کرد و در رویارویی با یک لشکر متوسط ایرانی پیروز شد. زمان گرانبها در مذاکره‌ای بی‌ثمر با مرزبان ایران از دست رفت و ایرانیان برای دفاع آماده شدند.<sup>۸</sup> مارسین شهر راهبردی نصیبین را محاصره کرد<sup>۹</sup> اما شاهنشاه ایران به‌ناگاه با سپاهی عظیم از تیسفون به در آمد و از رود دجله گذشت تا به شهر پیروزشاپور (انبار) در کرانه فرات رسید، در اینجا خسرو انوشیروان، سپهبدی به نام آذرماهان<sup>۱۰</sup> را با سواره‌نظامی شش هزار نفری برای حمله به قلب قلمروی روم در سوریه گسیلاند و خود به قصد عملیاتی غافلگیرانه در امتداد رود خابور به سوی نصیبین حرکت کرد.<sup>۱۱</sup> به این ترتیب ضدحمله ایران با شدت هر چه تمام‌تر آغاز شد؛ آذرماهان از فرات گذشت و پس از درنوردیدن سوریه و ضربه زدن به شهرهای مهم روم،<sup>۱۲</sup> با اسیران بسیار بازگشت و به سپاه اصلی ایران به فرماندهی خسرو انوشیروان ملحق شد.<sup>۱۳</sup> از سوی دیگر خبر حرکت سپاه اصلی ایران به

---

1. Ibid. III, 9, 8.

2. Ibid. III, 9, 4

3. Ibid. III, 9, 5.

4. See Sebeos, Ch. 8, 67-68 (p. 6)

5. Marcian. Cf. Theophanes; , IV. frg. 245, p. 362: Martin

6. Theophylact; III, 10, 1. Cf. Frye, 1983, p. 159

7. Ibid, 10, 2-3.

8. Baynes, P.272

9. Frye, 1983, p. 159

10. John of Epiphania & Michael the Syrian: Azarmahan (Greatrex & Lieu; p. 147) cf.

Theophylact; III, 10, 7: Adormaanes. also cf. Theophanes, IV. Frg. 245, p. 362: Ardamanes.

11. Theophylact; III, 10, 6-7. Greatrex & Lieu; p. 147.

12. Theophylact; III, 10, 8-9.

13. Baynes; p. 272.

فرماندهی شخص شاهنشاه، رومیان را در محاصره نصیبین غافلگیر کرد.<sup>۱</sup> ایشان که می‌پنداشتند خسرو انوشیروان به سبب سالخوردگی در جنگ شرکت نخواهد کرد سخت به هراس افتادند. سپاه روم که دچار اختلاف و ضعف فرماندهی شده بود از ترس پا به فرار گذاشت،<sup>۲</sup> پادگان ایران از شهر خارج شد و پیاده‌نظام رومی را که از گریز عقب مانده بود قلع و قمع کرد.<sup>۳</sup> این اخبار به خسرو انوشیروان رسید، پس به یکباره مسیر سپاه را تغییر داد. تئوفیلاکت در این باره چنین نوشته است: «ناگهان شاه ایران مانند گردبادی بر سر شهر دارا فرود آمد و شش ماه آن را زیر محاصره و حملات سخت خود گرفت». «دیگر کاری از دست امپراتور بر نمی‌آمد. ایرانیان این شهر دژ بزرگ را که رومیان به استواری بی‌نظیرش می‌نازیدند در دسامبر ۵۷۳ م. تصرف کردند.<sup>۴</sup> دربار و امپراتور روم که از موفقیت‌های سپاه ایران و ناکامی سپاه روم در تصرف نصیبین هراسان و سراسیمه بودند<sup>۵</sup> با سقوط دارا به کلی قافیه را باختند و یوستین دوم دچار اختلال حواس شد.<sup>۶</sup> امپراتور که احتمالاً دچار افسردگی شدید نیز بود تیبریوس فرمانده محافظان خود را با عنوان سزار در حکومت شریک خود ساخت.<sup>۷</sup> روم از ایران تقاضای صلح کرد<sup>۸</sup> و ایران تقاضای آتش‌بس را در ازای دریافت غرامتی سنگین پذیرفت.<sup>۹</sup> نگارنده تفصیل رویدادهای این جنگ را در جای دیگر آورده است (غفوری، ۱۳۹۷: ۳۲۸-۳۳۵) و اکنون ضروری است به‌مرور مهم‌ترین نکات گزارش شاهنامه از این جنگ بپردازیم.

1. Theophylact; III, 11, 1. (cf. Whitby's notes: p. 88, no. 47 & 48)

2. Ibid.

۳. یوحنا ی افسی؛ فصل دوم، داستان دوم. (ضمیمه کتاب پیگولوسکایا: پیگولوسکایا؛ ۱۳۷۲، صص ۶۶۴-۶۶۵).

4. Theophylact; III, 11, 2.

5. Ibid. (cf. Whitby's note: p. 88, no. 48)

6. Theophylact; III, 11, 1.

7. Ibid. III, 11, 3. Cf. Louth, p. 125.

8. Theophylact; III, 11, 4.

9. Theophylact; III, 12, 3. Cf. Frye; p. 159.

10. Frye, 1983, p. 159.

## نگاهی به گزارش شاهنامه

گزارش شاهنامه از نبرد خسرو انوشیروان با دومین قیصر همعصرش در میان متون و منابع اوایل دوره اسلامی گزارشی کاملاً منحصر به فرد است. ذکر این گزارش پیش از اعلام ولیعهدی هرمز<sup>۱</sup> نشان‌دهنده وقوع این جنگ در اواخر عمر خسرو انوشیروان است. افزون بر آن، این گزارش با بیت‌هایی آغاز می‌شود که از مرگ امپراتور روم و جانشینی قیصر جدید خبر می‌دهند،<sup>۲</sup> به این ترتیب هر چند شاهنامه از امپراتور جدید نام نبرده است اما به روشنی می‌توان دریافت که منظور کسی نیست جز دومین قیصر همعصر خسرو انوشیروان، «یوستین دوم». پس از این شاهنامه به بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های امپراتور نسبت به سفیران ایران اشاره کرده و غرور جوانی و سبکسری قیصر جدید را سبب این بی‌احترامی‌ها بر شمرده است.<sup>۳</sup> نكوهش خیره‌سری قیصر نقطه اشتراک گزارش فردوسی و تئوفیلکت است. شاهنامه در اینجا مستقیماً به یکی از علل جنگ، که همانا عهدشکنی و سر باز زدن روم از پرداخت مبالغ تعهدشده سالیانه‌اش به ایران بود، اشاره نکرده است و تنها از لابلای بیت‌هایی چند می‌توان این مطلب را سراغ گرفت<sup>۴</sup> اما در بیتی که در گفتار سفیران روم پس از شکست در جنگ و هنگام درخواست صلح وجود دارد این مطلب به روشنی و صراحت به چشم می‌خورد.<sup>۵</sup> در این قسمت بیت‌های شاهنامه دچار ابهام هستند و معنای آن‌ها گاه روشن نیست.<sup>۶</sup> سفیر ایران بازگشت و گزارش سفر خود را به شاه داد، در پی آن خسرو انوشیروان خشمگین گردید و برای جنگ با روم آماده شد.<sup>۷</sup> جالب

۱. فردوسی؛ شاهنامه، دفتر هفتم، ص ۴۴۴: «گفتار اندر ولیعهد کردن نوشین روان مر هرمز را» (از بیت شماره ۴۳۱۵ به بعد)

۲. که آگاهی آمد به آبادبوم به نزد جهاندار کسری ز روم (۴۱۲۹)

که تو زنده بادی که قیصر بمرد زمان و زمین دیگری را سپرد (۴۱۳۰)

۳. جوان تیز بد مهتر نوشتست فرستاده را نیز نمود دست (۴۱۴۷)

پرسید ناکام پرسیدنی نگه کردنی سست و کژ دیدنی (۴۱۴۸)

یکی جای دورش فرود آورد بدان نامه پادشا ننگرید (۴۱۴۹)

۴. برای نمونه: یک امسال با مرد برنا مكاو به عنوان بیشی و با باژ و ساو (۴۱۵۴)

۵. همان باژ روم آنچه بود از نخست بسازیم و عهدی ببايد درست (۴۲۸۰)

۶. مقایسه کنید با سخن خالقی مطلق، ۱۳۸۶ (ب)، بخش سوم، ص ۳۷۲: «به هر روی، برخی بیت‌ها و مصراع‌های ۴۱۵۰-

۴۱۶۰ شاید به سبب دست بردن کاتبان - بر خلاف بیت‌های دیگر شاهنامه - استواری لازم را ندارند یا در معنی آنها پیچشی

هست.»

۷. بیامد بنزدیک کسری رسید بگفت آن کجا رفت و دید و شنید (۴۱۷۳)

است که در گزارش شاهنامه هرچند رومیان مسبب آغاز دور جدیدی از تنش و پیمان شکنی هستند اما آغازگر لشکرکشی ایرانیان اند.<sup>۱</sup>

روشن است که مانند نبرد انطاکیه در ۵۴۰ م. خود قیصر شخصاً در جنگ شرکت نداشت اما این بار در گزارش شاهنامه اشتباهی راه یافته است و این خود قیصر است که شخصاً به قصد مواجهه با سپاه ایران عازم نبرد می شود،<sup>۲</sup> هرچند در ادامه شرح جنگ دیگر از حضور قیصر ذکری به میان نمی آید و از سرداری به نام «باطرون» یاد می شود.<sup>۳</sup> باطرون در بیت ۱۹۵ نیز به روشنی واژه ای معرب است و تنها در مقایسه با بیت ۲۸۳ می توان مطمئن شد که این نام اسم شخص است.<sup>۴</sup> رقم سیصد هزار در بیت ۱۹۱ شاید تحریفی از سی هزار (شمار سپاه مارسین در منابع بیزانسی) باشد ضمن اینکه خود رقم سی هزار نیز در بیت ۱۹۶ دیده می شود.<sup>۵</sup> ممکن است میان واژه باطرون و مقام مارسین، «پاتریکیوس»، که هم مقامی نظامی در روم شرقی بود، هم مقامی دینی در مسیحیت و در معنای مذهبی به صورت مشهور «بطریق» معرب شده است.<sup>۶</sup> ارتباطی وجود داشته باشد. از طرف دیگر ورود سپاه سیصد هزار نفری به یک شهر به جای صف آرایی در برابر دشمن در بیرون شهر کاملاً غیر معقول به نظر می رسد زیرا حلب یک شهر رومی است و معلوم نیست که چرا بیت ۱۹۱ به

ز گفتار او تنگدل گشت شاه بدو گفت بر خوردی از رنج راه (۱۷۴). ...

به یزدان پاک و به خورشید و ماه به آذرگشسب و به تخت و کلاه (۱۸۱)

که گر هرچ در پادشاهی اوست ز گنج کهن پر کند گاوپوست (۱۸۲)

نساید سر تیغ ما را نیام حلال جهان باد بر من حرام (۱۸۳)

۱. سپاهی گذشت از مداین به دشت که دریای سبز اندرو خیره گشت (۱۸۶)

۲. چن آگاهی آمد به قیصر ز شاه که پرخشم از ایران بشد با سپاه (۱۸۹)

بیامد ز عموره تا حلب جهان شد پر از شور و جنگ و جلب (۱۹۰)

۳. حلب شد به کردار دریای خون به زنهار شد لشکر باطرون (۱۹۵)

۴. چه قیصر، چه آن بی خرد باطرون زوانش روان را گرفته زبون (۲۸۳)

۵. سواران رومی چو سیصد هزار حلب را گرفتند یکسر حصار (۱۹۱)

حلب شد بکردار دریای خون به زنهار شد لشکر باطرون (۱۹۵)

به دو هفته از رومیان سی هزار گرفتند و آمد بر شهریار (۱۹۶)

بی اندازه کشتند ازیشان به تیر به رزم اندرون چند شد دستگیر (۱۹۷)

۶. پیگولوسکایا؛ ۱۳۷۲، ص ۶۶۳ پ ۵ (یادداشت مترجم).

محاصره آن توسط رومیان اشاره دارد و بیت‌های پایین‌تر به محاصره‌ای توسط ایرانیان و توقفشان در پشت خندق. دیگر اشتباه بزرگ منبع شاهنامه در اینجا آمیختن رویدادهای دو محاصره با یکدیگر و توصیف تنها یک محاصره است؛ محاصره نصیبین توسط سپاه روم که ایرانیان آن را درهم‌شکستند و محاصره دارا توسط ایرانیان که بنابر گزارش شاهنامه پس از طولانی شدن محاصره با درخواست صلح قیصر ناتمام ماند و بنابر گزارش منابع بیزانسی به سقوط این شهر و سپس درخواست صلح رومیان انجامید. آمیختن رویدادهای دو محاصره با یکدیگر سبب شده که در اینجا گزارش شاهنامه دوباره دچار ابهام شود؛ ابهامی که در این قسمت از شاهنامه چندین بار بروز کرده و کاملاً روشن است که اوستاد سخن نخواست به عدول از اصول کار خود و ترک رعایت امانت نسبت به منبع با توسل به شیوه داستان‌سرایی محتوا را بپیراید و ابهام‌ها را بزداید. به نظر نگارنده این ابهام‌ها، همچنان که در قسمت «ابهام در جغرافیای جنگ» خواهیم دید، به منبع شاهنامه بازمی‌گردد و به سبب دستبرد کاتبان شاهنامه به وجود نیامده است. گاه کاتبان بر اثر کم‌سوادی واژه‌ای را که معنایش را نمی‌دانستند تغییر می‌دادند یا با اشتباه خواندن واژه‌ها یا پس‌وپیش کردن بیت‌ها ابهام‌هایی را ایجاد می‌کردند اما ابهام‌های این قسمت از شاهنامه ابهام‌های روایتی‌اند، افزون‌تر اینکه ابهام‌ها در نام‌های جغرافیایی معنادار هستند و مسلماً نمی‌توان آن‌ها را حاصل سهل‌انگاری کاتبان دانست.

شاهنامه در ادامه شرح جنگ به طولانی شدن محاصره به سبب استحکامات شهر و به‌ویژه خندق آن اشاره کرده است.<sup>۱</sup> این مطلب با مدت شش ماهه‌ای که تئوفیلکت درباره مدت محاصره شهر دارا نوشته است و بالاتر به آن اشاره شد تطبیق می‌کند، اما توصیف مهم شاهنامه از آن همانند بن‌بستی پرهزینه است. بر اثر طولانی شدن محاصره و استواری برج و باروی شهر هزینه سپاه ایران سرسام‌آور شد و منابع مالی رو به اتمام بود.<sup>۲</sup> روشن نیست که چرا منبع شاهنامه در این قسمت موفقیت عظیمی را که سرانجام با تسخیر شهر نصیب ایرانیان شد گزارش نکرده است اما تأکیدی که بر نگرانی خسرو انوشیروان از طولانی شدن محاصره کرده است کاملاً قابل درک است زیرا استقرار نفرت و یگان‌های یک سپاه در پیرامون یک شهر به مدت طولانی برای محاصره آن کاری بس پرهزینه بود، ضمن اینکه

۱. به پیش سپه‌کنده‌ای ساختند به شبگیر آب اندرانداختند (۴۱۹۸)

به کنده بیستند بر شاه راه فروماند از جنگ شاه و سپاه (۴۱۹۹)

۲. برآمد برین روزگاری دراز به سیم و زر آمد سپه را نیاز (۴۲۰۰)

این محاصره صرفاً استقرار نیرو نبود بلکه ایرانیان پیاپی برای تسخیر شهر حمله می‌کردند و این نیز بر هزینه جنگ می‌افزود. شاهنامه در ادامه گزارش خود به کمبود بودجه اشاره کرده است و اینکه شاه بزرگمهر را برای مشورت در این باره فراخواند.<sup>۱</sup> بزرگمهر ابتکاری از خود به خرج داد و به شاه توصیه کرد که دولت باید از بازرگانان و دهقانان شهرهای نزدیک وام بخواهد و پس از بازگشت اوضاع به حالت عادی اسناد وام بازپرداخت شود.<sup>۲</sup> فردوسی در بیتی بسیار زیبا این ابتکار بزرگمهر را ستوده است.<sup>۳</sup>

پس از شرح ابتکار بزرگمهر و پیش از ذکر درخواست صلح رومیان، فردوسی به شرح داستان مشهور کفشگر پرداخته<sup>۴</sup> و به نظر می‌رسد در منبع شاهنامه شرح این داستان باعث شده است که رشته روایت جنگ گسسته و سررشته سخن از دست راوی خارج شود به طوری که بدون ذکر موفقیت سپاه ایران در گشودن شهر محاصره شده، شاهنامه ادامه شرح جنگ را از درخواست رومیان برای صلح و مذاکره دو طرف برای تعیین غرامت و عقد قراردادی تازه پی گرفته است.<sup>۵</sup> یک بار دیگر ابهام عجیبی در سرایش این قسمت دیده می‌شود و درحالی که در بیت ۴۲۶۵ و ۴۲۶۶ سخن از یک سفیر است،<sup>۶</sup> ناگهان در بیت ۴۲۶۸ بی مقدمه سخن از یک هیئت چهل نفره رومی به میان آمده است.<sup>۷</sup> در این

۱. دژم کرد شاه اندر آن کار چهر بفرمود تا رفت بوزرجمهر (۴۲۰۷)
۲. به شاه جهان گفت بوزرجمهر که ای شاه با داد و با رأی و مهر (۴۲۱۱)
- سوی گنج ایران درازست راه تهی دست و بیکار ماند سپاه (۴۲۱۲)
- بدین شهرها گرد ما در که هست کسی کو درم بیش دارد به دست (۴۲۱۳)
- ز بازرگان و ز دهقان درم اگر فام خواهی نگرود دژم (۴۲۱۴)
۳. بدین کار شد شاه همداستان که دانای ایران بزد داستان (۴۲۱۵)
- برای توضیح بیشتر درباره این ابتکار بزرگمهر نک. غفوری، ۱۳۹۷، صص ۳۴۳-۳۴۷.
۴. بیت‌های ۴۲۲۰ تا ۴۲۵۹.
۵. طلایه چو گشت از لب کنده باز بیامد بر شاه گردن‌فراز (۴۲۶۳)
- که پیغامبر قیصر آمد به شاه پر از درد و پوزش کنان بر گناه (۴۲۶۴)
۶. همانگه فرستاده آمد دوان نیایش کنان پیش نوشین روان (۴۲۶۵)
- چو رومی سر و تاج کسری بدید یکی باد سرد از جگر برکشید (۴۲۶۶)
۷. و ز آن فیلسوفان رومی چهل زبان برگشادند پر باد دل (۴۲۶۸)
- ز دینار با هر کسی سی هزار نثار آوریده بر شهریار (۴۲۶۹)



قسمت دو مأموریت در دو مقطع تاریخی با یکدیگر درآمیخته و در قالب یک گزارش ارائه شده است؛<sup>۱</sup> گریترکس و لئو اشاره شاهنامه را به مأموریت هیئت چهل نفره رومی که هر یک سی هزار دینار حمل می‌کردند بازتابی از پیمان آتش‌بس سه‌ساله ۵۷۵-۵۷۸ م. دانسته‌اند.<sup>۲</sup> خالقی مطلق این قسمت را نشانه‌ای از وجود آگاهی‌های تاریخی در گزارش شاهنامه از ده سال پایانی پادشاهی خسرو انوشیروان و نبرد او با یوستین دوم دانسته است.<sup>۳</sup> در گزارش شاهنامه خسرو انوشیروان سفیران روم را به سبب پیمان‌شکنی سرزنش می‌کند<sup>۴</sup> و سفیران از این بابت پوزش می‌طلبند،<sup>۵</sup> همچنین بازتابی از تحمیل غرامتی سنگین به رومیان هنگام مذاکرات صلح به چشم می‌خورد و افزون بر مبالغ هنگفتی پول نقد، تحویل مقدار قابل توجهی پارچه‌های گرانبهای ابریشمین نیز جزء این غرامت بود.<sup>۶</sup> در همین جاست که از چند جای این گزارش نقض پیمان توسط رومیان و قطع پرداخت مبالغ تعهدشده سالانه را به ایران پیش از آغاز جنگ درمی‌یابیم؛ سفیران روم تعهد می‌کنند که مبالغ قبلاً تعهدشده را پرداخت و پیمان تازه‌ای در این باره منعقد کنند.<sup>۷</sup>

### ابهام در جغرافیای جنگ

با مقایسه آنچه در دو قسمت بالا مطرح شد عمق آسیب‌دیدگی مطالب در گزارش منبع شاهنامه روشن‌تر می‌شود. این امر دلایل مختلفی دارد؛ آشفتگی و فرازونشیب تاریخ ایران از سقوط ساسانیان تا

۱. مقایسه کنید با سطرهای بالاتر که در آنجا دو محاصره در قالب یک محاصره درهم‌آمیخته شده است.

2. Greatrex & Lieu; p. 150 & p. 285, no. 95.

۳. خالقی مطلق، ۱۳۸۶ (ب)، بخش سوم، ص ۳۷۷

۴. کسی کو بگردد ز پیمان ما بیچند دل از رأی و فرمان ما (۴۲۸۵)

از آبادبومش برآریم خاک ز گنج و ز لشکر نداریم باک (۴۲۸۶)

۵. فرستادگان خاک دادند بوس چنان چون بود مردم چابلوس (۴۲۸۷)

که‌ای شاه پیروز برترمنش ز کار گذشته مکن سرزنش (۴۲۸۸)

۶. ز دینار گفتند و از گاو پوست ز کاری که آرام روم اندروست (۴۲۹۷)

چنین گفت موبد که گر زر دهید ز دیبا چه مایه برآن سر نهید؟ (۴۲۹۸)

به هنگام برگشتن شهریار ز دیبای زربفت باید هزار (۴۲۹۹)

۷. همه سر به سر بازدار تویم پرستار و در زینهار تویم (۴۲۷۴)

همان باز روم آنچه بود از نخست بسازیم و عهدی بباید درست (۴۲۸۰)

برای بررسی مفصل‌تر گزارش شاهنامه از این جنگ نک. غفوری، ۱۳۹۷، صص ۳۳۵-۳۴۹.

ظهور فردوسی باعث شده بود که انتقال اطلاعات ساسانی به اوایل دوره اسلامی با دشواری‌های زیادی مواجه شود: از بین رفتن متون بر اثر مرور زمان (در سایه فقدان حمایت دولتی و دینی برای مراقبت یا بازنویسی)، از بین بردن متون بر اثر تعصب، از بین رفتن متون بر اثر نبردها و جنگ‌ها و شورش‌های پر شمار حتی در مناطق مرکزی ایران که حدود هزارسال، در سرتاسر عصر اشکانی و ساسانی، دست هیچ دشمنی به آن‌ها نرسیده بود، خلاصه‌سازی زیاد اسناد و متون تاریخی به سبب تغییر خط از یک سو و از سوی دیگر تحت فشار بودن ایرانیان به‌ویژه در زمان خلافت بنی‌امیه، و اشتباهات سهوی یا تحریف‌های عمدی بسیار در هنگام ترجمه از پهلوی به عربی. گزارش منبع شاهنامه از جنگ ۵۷۲ م. به‌وضوح متحمل خلاصه‌سازی بیش‌ازحدی شده اما یکی از مهم‌ترین آسیب‌های دیگر آن در شرح جغرافیای این جنگ رخ داده است؛ اشاره به شهر عموریه در این قسمت از شاهنامه (بیت ۴۱۹۰) بسیار عجیب است، این شهر که به عربی چنین نامیده می‌شد در اصل نامش آموریوم<sup>۱</sup> بود و در قلب آسیای صغیر و فرسنگ‌ها دورتر از جغرافیای جنگ ۵۷۲ م. قرار داشت. بر اساس منابع بیزانسی نیز این شهر هیچ نقشی در رویدادهای این جنگ نداشت. شهر حلب نیز هرچند بسیار نزدیک به جغرافیای این جنگ قرار داشت اما شواهدی از درگیر بودنش در نبردها نداریم و روشن نیست که آیا سپاه آذرمهان به حدود حلب نیز حمله‌ای کرده بود یا نه؟ گمانه‌محتمل‌تر این است که «محاصره طولانی پشت یک دژ استوار خندق‌دار» توجه را به شهر «حلب» جلب کرده باشد و این نام نیز مانند نام عموریه جایگزین نامی شده که در اصل گزارش پهلوی بوده است. استواری دژ حلب، چه در دوره پیش از اسلام، چه در دوره پس از اسلام، شهرت زیادی داشت.<sup>۲</sup> در گزارش شاهنامه از نبرد ۵۴۰ م. آنچه زیر نام قالینیوس آمده با محاصره بروئی (حلب) در گزارش پروکوپیوس تطبیق می‌کند و بیت‌های آغازین شاهنامه در این باره توصیفی از دژ حلب هستند<sup>۳</sup> که بسیار با شرح یاقوت از شکوه و استواری این دژ هماهنگی دارد.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد «حصار سقیلا» نیز در بیت ۴۱۹۴ به همین دژ اشاره داشته باشد زیرا در بیت ۴۱۹۵ دوباره نام حلب تکرار شده است، اما این احتمال نیز وجود دارد که

## 1. Amorium

۲. در این باره نک. ابن‌عدیم، ج ۱، ص ۵۱.

۳. نک. غفوری، ۱۳۸۶، صص ۱۶۸-۱۷۱ (زیر قالینیوس) و غفوری، ۱۳۸۷، صص ۱۷۱-۱۶۸؛ نیز نک. ابن‌عدیم؛ ج ۱، ص ۵۱.

۴. یاقوت حموی، ج ۲، ص ۲۸۵.

باقی‌مانده‌ای مبهم از گزارش اصل پهلوی باشد که به شهر دارا و محاصره آن اشاره می‌کرده است. به‌هرحال منظور از آن روشن نیست<sup>۱</sup> و «احتمال تطبیق سقیلا با سلوکیه»<sup>۲</sup> نیز ضعیف به نظر می‌رسد. بنابراین آنچه گفته شد عموریه و حلب دو شهر مهم و کلیدی در گزارش شاهنامه فردوسی از این جنگ هستند اما عموریه به کلی از جغرافیای این جنگ دور بود و حلب نیز هرچند در نزدیکی مناطق شاهد درگیری میان ایرانیان و رومیان قرار داشت اما در منابع تاریخی هیچ گزارشی از اینکه در این جنگ صحنه درگیری نظامی دو طرف بوده باشد به چشم نمی‌خورد. نگارنده قبلاً دو فرضیه را برای توضیح وقوع این ابهام مطرح کرده بود (غفوری، ۱۳۹۷: ۳۴۰): نخست فرضیه تحریف عمدی نام‌های جغرافیایی در گزارش منبع شاهنامه که به گزارش فردوسی نیز راه یافته است، در این باره در سطرهای زیر توضیح بیشتری خواهم داد. دوم فرضیه اشتباه سهوی که آن را بر اساس تشابه لفظی آمودیس (نام رومی شهر «آمد») و آموریوم (نام رومی شهر عموریه) مطرح کرده بودم. نگارنده پس از تأمل فراوان و به دلایل زیر می‌خواهد فرض دوم را کنار بگذارد و به تبیین بیشتر فرضیه نخست بپردازد؛ در گزارش هیچ یک از منابع از شهر «آمد» به عنوان صحنه وقوع درگیری در این جنگ سخن به میان نیامده است. از طرف دیگر حتی در گزارش‌های حمله آذرماهان نیز از شهر حلب سخنی به میان نمی‌آید و با توجه به اینکه حمله او ایزدایی و برق‌آسا بوده بسیار بعید است که وقت خود را بر سر محاصره حلب یا شهر دیگری هدر داده باشد تا چه رسد به اینکه شهر استوار حلب را تصرف کند. نکته مهم دیگر این است که نیروی آذرماهان به تصریح منابع سوار نظام و مناسب یک «حمله برق‌آسا»<sup>۳</sup> در عمق خاک دشمن بود و در گزارش عملیات آن از حلب نامی برده نشده است. اینکه او یک لشکر سوارنظام را فرماندهی می‌کرد به‌طور قطع آشکار می‌سازد که قصد محاصره هیچ شهر یا دژی را نداشت.

به‌این ترتیب باید علت دیگری را برای ذکر نام حلب و عموریه در گزارش شاهنامه از این جنگ جستجو کرد. آنچه در وهله نخست جلب توجه می‌کند تفاوتی است که میان این دو شهر در تاریخ جنگ‌های بیزانس و ساسانیان به‌ویژه در دوره خسرو انوشیروان وجود دارد؛ دست‌کم حلب در جنگ

۱. واژه سقیلا تنها یک بار دیگر در شاهنامه دیده می‌شود؛ در بیت‌های ۴۸۲ و ۵۵۳ در پادشاهی لهراسپ، که در آن، گشتاسپ ازدهای «کوه سقیلا» را می‌کشد.

۲. خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶ (ب)، بخش سوم، ص ۳۷۴ (cf. Greatrex & Lieu, p. 150)

۵۴۰م. صحنه وقوع نبرد مهمی بوده است اما عموریه هیچ نبردی را به خود ندیده بود. مرزهای ایران ساسانی و روم شرقی به گونه‌ای بود که عموریه در پیش از اسلام هیچ نقش مهمی برای بیزانس به عنوان یک شهر مهم در پشت خط مقدم ایفا نمی‌کرد و در این دوران شهرهای مهم دیگری بودند که نزدیک مرز قرار داشتند. این وضعیت پس از اسلام کاملاً دگرگون گشت؛ بخش بزرگ قلمروی روم در خاورمیانه دربرگیرنده کشورهای امروزی سوریه، اردن، فلسطین و مصر ضمیمه خلافت اسلامی شد و بیزانس با چنگ و دندان در صدد حفظ باقی‌مانده آن در قسمتی از آسیای صغیر (آناتولی) بود. عموریه در قلب قلمروی باقی‌مانده بیزانس از آسیای صغیر قرار داشت و در مرزبندی جدید اهمیت زیادی پیدا کرده بود. حلب نیز برای مسلمانان اهمیت نظامی سرنوشت‌سازی داشت و همچنان که در بالا اشاره شد دژ استوار آن اهمیت خود را در دوره اسلامی نیز حفظ کرد. روشن است که این دو شهر در پشت جبهه و خط مقدم نبردها نقش مهمی برای دو طرف درگیر در جنگ (خلافت اسلامی و روم شرقی) ایفا می‌کردند.

عموریه که نقش مهمی در درگیری‌های بیزانس با خلافت‌های اموی و عباسی داشت یک بار در زمان معاویه به تصرف سپاه عرب درآمد و در زمان یزید این اتفاق تکرار شد اما این پیروزی‌ها موقت بود<sup>۱</sup> و طی دو قرن نخست هجری این شهر همچنان اهمیت خود را برای بیزانس به عنوان یکی از شهرهای مهم پشت خط مقدم در برابر خلافت اسلامی حفظ کرد. سرانجام در دوره عباسی و به سال ۲۳۳/۸۳۸م. در جنگی معروف میان خلیفه معتصم و امپراتور تئوفیلوس عموریه به دست سپاه خلیفه افتاد و نابود شد.<sup>۲</sup> تسخیر عموریه آنچنان برای خلیفه دستاورد مهمی بود که شاعران به مدح آن پرداختند، از جمله شعری که در آن به خاموشی ناقوس کلیساها در عموریه اشاره شده است.<sup>۳</sup> این پیروزی برای معتصم بسیار مهم بود، زیرا خلفای پیش از او مانند هارون و مأمون از عهده چنین کاری برنیامده بودند.<sup>۴</sup> به این ترتیب ظاهر شدن نام حلب و به ویژه عموریه در گزارش شاهنامه این گمانه را تقویت می‌کند که اصل پهلوی گزارش ایرانی این جنگ در اوایل دوره اسلامی در یک یا چند مرحله

1. al-Qāḍī, p. 110 & Canard, p. 449.

۲. در این باره نک. طبری، ج ۹ ص ۵۷ به بعد. ابن خردادبه، ص ۲۵۸. ابن اثیر، ج ۶، صص ۴۸۱-۴۸۰.

۳. أقام الإمام منار الهدی و أخرس ناقوس عمّوریه (مقدسی، ج ۶، ص ۱۱۹)

۴. مقایسه کنید با ابن فقیه، ص ۱۱۰.

دچار خلاصه‌سازی بیش‌ازحد شده<sup>۱</sup> و تحت تأثیر اهمیت دو شهر یادشده در جنگ‌های اعراب با بیزانس دست‌کم از لحاظ جغرافیای تاریخی دچار تحریف نیز شده بود.

### ویژگی‌های منبع فردوسی

قرن‌ها پیش ابن ندیم در کتاب بسیار ارزشمندش، *الفهرست*، از دو کتاب *الکارنامه‌ج فی سیرة انوشروان* (از این پس به اختصار: *الکارنامه‌ج*) و *التاج فی سیرة انوشروان* (از این پس به اختصار: *التاج*) یاد کرده بود (ابن ندیم، ۱۳۵۲: ۱۳۲ و ۳۶۴)، اما برخی از پژوهشگران در مواجهه با اعتبار مطالب خودزندگینامه سیاسی خسرو انوشیروان در *تجارب الامم ابوعلی مسکویه* (مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۸ به بعد) دچار این پیشفرض شده بودند که *الکارنامه‌ج* و *التاج* و متن نقل شده در *تجارب الامم* یک کتاب بوده‌اند. نگارنده در پژوهش اخیر خود توانست نشان دهد که برخلاف تصور این پژوهشگران *الکارنامه‌ج* و *التاج* یکی نبوده‌اند و اولی افزون بر *شاهنامه ابو منصور*، منبع تکمیلی فردوسی و منشأ گزارش‌های منحصربه‌فرد و برتر<sup>۲</sup> شاهنامه از جنگ‌های خسرو انوشیروان است و دومی منبع گزارش‌های منحصربه‌فرد نه‌بایه *الارب* و *اخبار الطوال*، افزون‌تر اینکه معلوم شد هیچ یک از دو کتاب یادشده در دسترس مسکویه نبوده و او از یک کتاب معتبر سومی استفاده کرده است.<sup>۳</sup> اما آنچه در آن پژوهش مسکوت ماند پاسخ به این پرسش مهم است که این منبع تکمیلی فردوسی در پادشاهی انوشیروان (*الکارنامه‌ج*) چگونه کتابی بود؟ بررسی ویژگی‌های کتاب *الکارنامه‌ج فی سیرة انوشروان* مبحثی است که در این فرصت نگارنده خواهد کوشید دریچه بحث را به روی آن بگشاید:

**عنوان کتاب:** در نام کتاب از دو واژه کلیدی کارنامه‌ج و سیره استفاده شده است. واژه نخست یک واژه کهن ایرانی است که اصل پهلوی آن، کارنامهگ، در فارسی دری به صورت آشنای کارنامه درآمده است. اصل پهلوی طبق الگوی رایج تعریب (تبدیل گاف به جیم) که در بسیاری از واژه‌های معرب (مانند برنامه‌ج/برنامهگ، روزنامه‌ج/روزنامهگ، بنفشه‌ج/بنفشه‌گ و...) قابل مشاهده

۱. مقایسه کنید با سطرهای بالاتر درباره درآمیختن رویدادهای دو محاصره در یک محاصره و دو هیئت سفارت در یک هیئت و مسکوت نهادن موفقیت ایرانیان در تصرف شهر پس از محاصره طولانی آن.

۲. برتر چه از لحاظ تفصیل و چه از لحاظ دقت و درستی نسبت به منابع اوایل دوره اسلامی (نه منابع بیزانسی)

۳. نک. غفوری، ۱۳۹۷، به‌ویژه فصل‌های دوازدهم تا چهاردهم.

است، در اوایل دوره اسلامی به صورت وامواژه کارنامج وارد زبان عربی شد. برخلاف کارنامگ، تاجنامگ به این صورت معرب نشد زیرا الگوی رایج تبدیل گاف به جیم منجر به واژه‌ای غریب‌تر با دو جیم (تاجنامج) می‌شد و احتمالاً به همین دلیل نویسندگان قدیم ترجیح دادند به افزودن الفلام معرفه به اصل واژه (تاج) اکتفا کنند. به جز کارنامه انوشیروان که ابن ندیم به وجود آن گواهی داده بود از وجود دست‌کم دو کارنامه دیگر مربوط به عصر ساسانی مطمئن هستیم؛ نخست کارنامه اردشیر بابکان که جزء معدود متون پهلوی است که از آسیب‌های زمانه در امان مانده و به دست ما رسیده است (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۶۴-۲۶۰) دوم کارنامه شاپور و یولیان که یک اسیر ایرانی آن را در روم تألیف کرده بود (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۶۴؛ نیز نک. غفوری، ۱۳۹۷: ۴۷۱-۴۷۰). شواهد و قرائن حاکی از آن است که کارنامه‌ها به شرح رویدادهای برجسته تاریخی و به‌ویژه دستاوردهای نظامی یک پادشاه تمرکز داشتند.<sup>۱</sup>

کلمه کلیدی دیگر در عنوان کتاب «سیره» است. این واژه در تاریخ اسلام آنچنان آشناست که نیازی به معرفی ندارد. نکته‌ای که درباره سیره وجود دارد این است که سیره به رویدادهای مربوط به یک شخص برجسته اشاره داشت و کاربرد جمع مکسر آن (سیر) در عنوان کتاب‌های تاریخ معمول بود مانند سیر الملوک یا غرر السیر، بنابراین به‌خودی‌خود بار معنایی مثبت یا منفی نداشت،<sup>۲</sup> هرچند در سایه سیره پیامبر اسلام (ص) بنابر مشهور و تا امروز از یک طرف مفهومی مثبت به خود گرفت و از طرف دیگر افزون بر رویدادهای تاریخی با سنت رسول خدا نیز پیوند یافت و مفهومی دینی نیز پیدا کرد. همایندی سیره و کارنامه که دو واژه ویژه تاریخنگاری به شمار می‌روند و در عنوان *الکارنامج فی سیره انوشیروان* دیده می‌شود در دو جای مهم دیگر به صورت جایگزینی به چشم می‌خورد: ابن ندیم در اشاره بسیار مهمی گواهی داده است که ابان لاحقی، شاعر ایرانی تبار، دو اثر منظوم با عنوان‌های *سیره اردشیر* و *سیره انوشیروان* داشت (ابن ندیم، ۱۳۵۲: ۱۳۲). شایان ذکر است نویسندگان قدیم گاه از همایندی سیره و سیاست نیز استفاده می‌کردند.<sup>۳</sup>

۱. نک. سطرهای پایین‌تر.

۲. به عنوان مثال نویسندگان قدیم گاه از اصطلاح «سوء سیره» در معنایی نزدیک به سوء سیاست استفاده کرده‌اند. (برای نمونه نک. طبری، ج ۲ ص ۷۱ و ج ۸ ص ۳۱۵).

۳. برای نمونه نک. مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۱ ص ۱۸۸: «من سیره انوشیروان و سیاسته»

**سبک ادبی کتاب:** بررسی عنوان کتاب پیش‌درآمدی برای بحث دربارهٔ محتوا و سبک ادبی آن بود. اشاره شد که محتوای کارنامه‌ها رویدادهای تاریخی بوده است؛ در واقع کارنامه‌ها در کنار خداینامه‌ها (و ترجمه‌ها و تحریرهای عربی آن‌ها موسوم به سیرالملوک یا سیرالملوک الفرس) جزء متون تاریخی طبقه‌بندی شده‌اند<sup>۱</sup> و از این رو در سبک ادبی (ژانر)<sup>۲</sup> تاریخنگاری جای می‌گیرند درحالی‌که تاجنامه‌ها چنین نبودند؛ به نقل مورخان رویدادهای تاریخی نمی‌پرداختند و محتوای آن‌ها سیاستنامه‌ای و آداب الملوک بود، از این رو در آن‌ها گاه بنا بر اقتضای سخن تنها اشاره‌هایی به برخی رویدادهای تاریخی می‌شد.<sup>۳</sup> درستی اطلاعاتی که از *الکارنامه*ج به شاهنامه راه یافته است نشان می‌دهد که محتوای آن یک تاریخنگاری تمام عیار بوده است؛ اما آنچه کارنامه‌ها را از خداینامه‌ها متمایز می‌ساخت اختصاصی بودن کارنامه‌ها بود؛ خداینامه‌ها و ترجمه‌ها و تحریرهای عربی آن‌ها به مرور تاریخ ایران باستان، به‌ویژه دورهٔ ساسانی، می‌پرداختند، اما کارنامه‌ها تنها به رخدادهای زمان یک پادشاه تمرکز داشتند و به این ترتیب شرحی که از تاریخ آن پادشاه ارائه می‌کردند حاوی جزئیات بیشتر و دقیق‌تری نسبت به مرور کلی و مجمل تاریخ آن پادشاه در خداینامه بود. این ویژگی در گزارش‌های شاهنامه از جنگ‌های خسرو انوشیروان ملاحظه می‌شود که به‌وضوح از لحاظ کمی و کیفی بر گزارش‌های مورخان حرفه‌ای همچون طبری، بلعمی، یعقوبی و... برتری دارد.

**نویسنده یا نویسندگان کتاب:** از لحاظ روش‌شناسی علم تاریخ برتری فوق باید از گزارش‌های همزمان یا بسیار نزدیک به زمان وقوع رویداد تاریخی نشئت گرفته باشد؛ می‌دانیم که دستگاه دیوان ساسانی، متشکل از دبیرانی با وظایف گوناگون اداری، ساختاری پیچیده و منضبط در سرتاسر کشور پهناور ایران بود و به‌طور خاص دبیر بلندپایه‌ای در قلب دربار مرکزی حضور داشت که گذشته از وظایف معمول دبیری، مسئولیت یادداشت‌برداری روزانه را از کرده‌ها و گفته‌های شاه بر عهده داشت و یادداشت‌هایش با تشریفات خاصی به بایگانی سلطنتی سپرده می‌شد.<sup>۴</sup> حتی در دورهٔ اسلامی نیز دبیران بلندپایه که در متن رویدادهای سیاسی قرار داشتند نقش مهمی در تاریخنگاری ایفا می‌کردند و

۱. دربارهٔ خداینامه‌ها و سیرالملوک‌ها نک. تفضلی، ص ۲۶۰ به بعد و صص ۲۷۴-۲۶۹ به‌ویژه ص ۲۷۳.

2. genre

۳. برای توضیح بیشتر نک. غفوری، ۱۳۹۷، صص ۴۷۶-۴۵۷.

4. Lukonin, pp. 711-712.

بیهقی نمونه بارز و برجسته آن است. مرتبط با بایگانی سلطنتی و اسناد آن که توسط دبیران ساسانی به نگارش درآمده بود شهادت بسیار مهمی از مسعودی وجود دارد. این مورخ برجسته از وجود کتابی که خود به چشم دیده بود چنین خبر داده است: «به سال سیصد و سوم در شهر استخر پارس به نزد یکی از بزرگ‌زادگان ایران کتابی بزرگ دیدم که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیرهای ایرانیان مطالب فراوان داشت که چیزی از آن را در کتاب‌های دیگر چون «خداینامه» و «آئین‌نامه» و غیره ندیده بودم... و تاریخ کتاب چنان بود که در نیمه جمادی الاخر به سال یکصد و سیزدهم از روی اسناد خزائن<sup>۱</sup> ملوک ایران نوشته شده و برای هشام بن عبد الملک از پارسی [پهلوی] به عربی درآمده بود...»<sup>۲</sup> سخن مسعودی تلویحاً اما قطعاً به حضور دبیران ایرانی در دستگاه خلافت اموی اشاره دارد. این حضور چنان بر دستگاه دیوانسالاری حکمفرما بود که تا زمان خلافت عبد الملک بن مروان زبان دیوان پهلوی بود نه عربی (یکتایی، ۱۳۵۲: ۱۱۳). بنابراین آنچه گفته شد می‌توانیم مطمئن باشیم که اصل *مفصل الکازنامج* به زبان و خط پهلوی و بر اساس گزارش‌های همزمان دبیران ساسانی تدوین و تألیف شده بود اما پرسش درباره زمان تألیف کتاب مسئله دیگری است که باید بررسی شود.

**زمان تألیف کتاب:** با توجه به آنچه در بالا ذکر شد این پرسش پیش می‌آید که *الکازنامج* توسط یک یا چند دبیر ساسانی و در پیش از اسلام تألیف شده بود یا اینکه همانند کتابی که مسعودی دیده بود در دوره پس از اسلام و توسط یک یا چند دبیر ایرانی در دستگاه خلافت به نگارش درآمده بود؟ پاسخ به این پرسش دشوار است و تنها قرینه‌ای که فعلاً در دست داریم این است که دو نمونه دیگر کارنامه‌نگاری درباره شاهنشاهان ساسانی مربوط به پیش از اسلام است بنابراین احتمال اینکه اصل *الکازنامج* در فاصله کمی پس از مرگ خسرو انوشیروان (در دوره پادشاهی هرمز یا خسرو پرویز) تألیف شده باشد زیاد است.

**وضعیت کتاب:** دوره انتقال میراث ساسانی به ایران اسلامی دورانی بس پرتلاطم و پرآسیب بود. سرزمین‌های ایرانی که به‌ویژه در ایران مرکزی در طول هزار سال حکمرانی اشکانیان و ساسانیان

۱. اسناد باقی مانده خزانه اسناد (منظور از خزانه در اینجا بایگانی سلطنتی است نه خزانه در معنای رایج آن برای انباشت

سکه‌های زر و سیم و شمش‌های طلا و نقره و دیگر اشیاء گرانقیمت

۲. مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۴/۵. توضیح مسعودی مفصل و بسیار خواندنی است. نکته بسیار مهم دیگری که از آن معلوم

می‌شود سنت نقاشی از چهره شاهان در دربار ایران است و سپردن آن نقاشی‌ها به بایگانی اسناد.



تازش دشمن خارجی را به خود ندیده بودند، هنوز از آشوب‌های حمله اعراب نیاسوده بودند که گرفتار خلافت جائر اموی شدند. زندگی برای مردم عادی ایران در دوران خفقان بنی امیه بسیار دشوار بود تا چه رسد برای نخبگان علمی، ادبی و هنری که در همه جا و حتی امروزه به توجه و حمایت دولت نیاز داشته‌اند. روشن است که در چنین اوضاعی وضع یک نسخه خطی پهلوی چقدر دشوار بوده است؛ نسخه‌های خطی تا دوره معاصر و صنعت چاپ نیازمند حمایت مالی دربارهای مرکزی و محلی یا ثروتمندان برای نگهداری، استنساخ و تکثیر بودند، به این ترتیب واضح است که پس از سقوط ساسانیان سرنوشت نسخه‌های پهلوی تا چه حد تیره‌وتار بود، نه تنها حمایتی وجود نداشت بلکه خطر تعصب و نابودی عمدی نیز این نسخه‌ها را تهدید می‌کرد. به نظر نگارنده نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های شدید سیاسی و اجتماعی در وضع آشفته کتاب *الکارنامه* بازتاب یافته‌اند و شواهد نشان می‌دهد متن پهلوی یک یا چند بار خلاصه‌سازی زیاد و بازنویسی اضطراری را از سر گذرانده بود. همچنین به نظر می‌رسد که آشفتگی در اواخر این کتاب بیشتر از اوایل و اواسط آن بوده است؛ جنگ ۵۷۲ م. در اواخر عمر انوشیروان رخ داد و از این رو باید جزء فصل‌های پایانی یا چه بسا فصل آخر در *الکارنامه* بوده باشد. به نظر می‌رسد دست‌کم در یکی از مراحل خلاصه‌سازی و بازنویسی اضطراری کتاب یا در هنگام ترجمه کتاب، به عللی نامعلوم کاتب یا مترجم دچار شتاب مضاعفی در اواخر کار خود شده باشد زیرا به دلیل امانتداری ستودنی فردوسی، اشتباهات و آشفتگی منبع اصلی (*الکارنامه*) به وضوح در این قسمت از شاهنامه بازتاب یافته و قابل مشاهده است<sup>۱</sup> و خوشبختانه اوستاد سخن از توسل به شیوه داستان‌سرایی برای پیرایش و زدودن ابهام‌ها و آشفتگی‌های خویشتن‌داری کرده و به این ترتیب سند بسیار مهم و گرانبهایی برای بررسی تاریخ ادبیات ایران در دوره انتقال میراث ساسانی به دوره اسلامی از خود به جا گذاشته است.

ترجمه کتاب: پاسخ به این پرسش که متن *الکارنامه* به زبان و خط پهلوی بوده یا ترجمه اصل پهلوی به عربی مهم است. معرب بودن عنوان کتاب بیشتر این احتمال را تقویت می‌کند که متن *الکارنامه* ترجمه‌ای به عربی بوده است اما آنچه این احتمال را قوی‌تر می‌کند تغییر نام‌های جغرافیایی به نام‌های کاملاً عربی است مانند عموریه و حلب، به این ترتیب معلوم می‌شود مترجم (از پهلوی به

۱. برای نمونه اشاره شد که در بیت‌های ۴۱۹۱ تا ۴۱۹۹ معلوم نیست کدام طرف حلب را در دست دارد و کدام طرف آن را محاصره کرده است!

عربی) یا ناظر ترجمه مخاطب خاصی را مد نظر داشته و شاید می‌خواسته با تغییر نام‌های جغرافیایی میان تاریخ گذشته و مسائل روز در زمان ترجمه پیوندی برقرار کند و گریزی به چالش مسلمانان با بیزانس زده باشد. خطر قدرت گرفتن روم شرقی برای خلافت اسلامی همواره یک خطر جدی و نزدیک به مراکز خلافت (دمشق و بغداد) بود. ممکن است مترجم یا ناظر ترجمه ابتدا قصد تغییر نام‌های جغرافیایی را نداشته اما ناخوانایی یا عدم امکان تطبیق نام در اصل پهلوی کتاب با شهرهای شناخته شده باعث شده باشد که به جایگزینی نام‌های جغرافیایی متوسل شوند و از دید خود بهتر دیده‌اند نام‌هایی مرتبط با مسائل روز را جایگزین آنچه در متن پهلوی برایشان ناخوانا یا نامعلوم بوده بکنند. احتمالاً اصل پهلوی تا مدت‌ها ترجمه نشده باقی مانده بود و با مساعد شدن نسبی و موقت اوضاع ایرانیان در اوایل عصر عباسی به عربی ترجمه شد. عنوان باشکوه کتاب نیز این گمانه را تقویت می‌کند که در اوایل خلافت عباسیان ترجمه شده باشد. با توجه به تحریف نام‌های جغرافیایی این فرضیه جدی می‌تواند مطرح باشد که *الکارنامه*ج در تاریخی نزدیک به زمانی که تنش با بیزانس اوج گرفته بود به عربی ترجمه شد و به احتمال فراوان بازه زمانی ترجمه دوره خلافت مأمون بوده است که با نهضت ترجمه‌ای که در دوره هارون آغاز شد و کمابیش در دوره مأمون ادامه یافت تقارن دارد. از آنجاکه در این دوره خلیفه مدت‌ها در خراسان حضور داشت احتمالاً علت حفظ نسخه *الکارنامه*ج در خراسان روشن می‌شود که سرانجام توسط آخرین مالک ناشناس آن در اختیار فردوسی قرار گرفت.

#### نتیجه

همان‌گونه که اشاره شد در میان منابع اوایل دوره اسلامی گزارش شاهنامه درباره جنگ ۵۷۲م. میان ایران و روم تنها گزارش از این جنگ است. گزارش ابن عبری درباره این جنگ، که تنها چند سطر است، به احتمال فراوان از منابع سریانی گرفته شده است و همین چند سطر نیز تحریف شده و جانبدارانه است به طوری که بی‌هیچ اشاره‌ای به نقض پیمان و آغاز جنگ توسط رومیان، ابتدا محاصره شش‌ماهه دارا و تسخیر آن توسط ایرانیان را مطرح نموده و نوشته است که یوستین درصدد تلافی برآمد اما دچار بیماری عقلی شد و نتوانست.<sup>۱</sup> اما ابن عبری با این بیان کوتاه آغازگری جنگ و هم علت بیماری امپراتور را کاملاً وارونه جلوه داده است. به این ترتیب ارزش گزارش شاهنامه که همانند

۱. ابن عبری، ۱۹۹۲، ص ۱۵۰.

نبرد انطاکیه علت نسبتاً درستی را برای آغاز جنگ برشمرده است بیشتر آشکار می‌شود. روی هم رفته گزارش شاهنامه از این جنگ پرنقص است و به‌ویژه از لحاظ جغرافیای تاریخی در اوایل دوره اسلامی کاملاً تحریف شده اما همان‌گونه که برخی پژوهشگران متذکر شده‌اند چارچوب‌های درستی را نشان می‌دهد و حتی حاوی بازتاب درستی از مبالغ غرامت رومیان برای توقف جنگ است. هر چند گزارشی از این جنگ که از طریق شاهنامه به دست ما رسیده، ضعیف است اما تنها گزارش اوایل دوره اسلامی از این جنگ به شمار می‌رود و نکات مهمی را دربردارد. مسلماً مطالب شاهنامه فردوسی درباره این جنگ از منبعی معتبر و منحصر به فرد، که به احتمال قریب به یقین کتاب *الکارنامه فی سیرة انوشیروان* بود، نشئت گرفته است. بررسی ویژگی‌های این منبع تکمیلی فردوسی در پادشاهی انوشیروان نشان می‌دهد که *الکارنامه* یک تاریخنگاری تمام‌عیار بود و به احتمال زیاد توسط یک یا چند دبیر بلندپایه ساسانی به فاصله کوتاهی از مرگ انوشیروان در زمان پسرش، هرمز، یا نوه‌اش، خسرو پرویز، تدوین گردید، سپس در عصر انتقال میراث ساسانی به دوره اسلامی دچار خلاصه‌سازی زیادی شد و ترجمه آن به عربی در اوایل دوره عباسی دست‌کم در زمینه نام‌های جغرافیایی دستخوش تحریف گردید. این ترجمه احتمالاً در دوره خلافت مأمون در انتهای نهضت ترجمه که در دوره هارون آغاز شده بود انجام گرفت. از آنجاکه در این دوره خلیفه مدت‌ها در خراسان حضور داشت احتمالاً علت حفظ نسخه *الکارنامه* در خراسان روشن می‌شود که توسط آخرین مالک ناشناس آن پس از تدوین نخست شاهنامه (منظوم ساختن *شاهنامه ابومنصوری* در ۱۵ سال نخست سرایش شاهنامه) در اختیار فردوسی قرار گرفت و حکیم توس از محتوای آن در تدوین دوم شاهنامه استفاده کرد.<sup>۱</sup>

#### کتابنامه

ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۲۰۰۰). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارصادر.  
ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله. (۱۸۸۹). *المسالك و الممالک*. تصحیح میخائیلیان دخویه. لیدن: بریل.

۱ درباره تدوین نخست و دوم شاهنامه و نظر پژوهشگران در این باره نک. غفوری، ۱۳۹۷، صص ۴۸۶-۴۹۹.

- ابن عبری، ابی الفرج غریغوریوس بن اهرن الطیب الملطی. (۱۹۹۲). *تاریخ مختصر الدول*. تحقیق انطون صالحانی البسوعی. بیروت: دار الرائد اللبنانی. الطبعة الثانية.
- ابن عدیم، عمر بن احمد. [۱۹۰۰]. *بغیه الطلب فی تاریخ حلب*، حقه و قدم له سهیل زکّار. بیروت: دار الفکر.
- ابن فقیه. (۱۹۹۶/۱۴۱۶). کتاب البلدان. ابو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق الهمذانی المعروف بابن الفقیه (م ۳۶۵). تحقیق یوسف الهادی. بیروت: عالم الکتب. ط الأولى.
- ابن ندیم، ابی یعقوب آلوارق محمد بن اسحاق. (۱۳۵۲). *الفهرست*. تصحیح رضا تجدد. تهران: مروی. الطبعة الثانية.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورونا. (۱۳۷۲). *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*. ترجمه عنایت الله رضا. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تفضلی، احمد. (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن. چاپ چهارم.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). *یادداشت‌های شاهنامه*. با همکاری ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار. تهران: کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی).
- طبری، محمد بن جریر. (۱۹۶۰). *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
- غفوری، فرزین. (۱۳۸۶). «ارزش شاهنامه در گزارش نبرد انطاکیه». *نامه انجمن*. س ۷ ش ۱ (ویژه شاهنامه). بهار ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). «ارزش شاهنامه در گزارش رویدادهای پس از نبرد انطاکیه». *نامه انجمن*. س ۸ ش ۱ (ویژه شاهنامه). بهار ۱۳۸۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۷). *سنجش منابع تاریخی شاهنامه در پادشاهی خسرو انوشیروان*. تهران: میراث مکتوب.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی (دفتر هفتم)*. به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی. تهران: کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی).

مسعودی، أبو الحسن علی بن حسین. (۱۳۶۵). *التنبیه و الإشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم.  
 مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد. (۱۳۷۹). *تجارب الأمم و تعاقب الهمم*. تحقیق ابوالقاسم امامی. تهران: سروش. الطبعة الثانية.

مقدسی، مطهر بن طاهر. (بی تا). *البدء و التاریخ*. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۹۵). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

یکتایی، مجید. (۱۳۵۲). «مالیه ایران در دوره اسلامی». *بررسی‌های تاریخی*. سال هشتم. شماره یکم.

al-Qādī, Wadād. (2016). "Non-Muslims in the Muslim Conquest Army in Early Islam", *Christians and Others in the Umayyad State*, edited by A. Borrut & F. M. Donner, The Oriental Institute of The University of Chicago.

Baynes, Norman H. (1913). "The Successors of Justinian", *The Cambridge Medieval History (vol. II)*, planned by J. B. Bury, edited by H. M. Gwatkin & J. P. Whitney, Macmillan, New York.

Canard, M. (1960). "Ammūriya", in: *Encyclopaedia of Islam*, Edited by H. A. R. Gibb & others, Leiden, Brill, Second Edition.

Frye, Richard N. (1983). "The Political History of Iran under The Sasanians", *The Cambridge History of Iran*, edited by Ehsan Yarshater, vol. III, part 1.

Greatrex, G. & Lieu, S.N.C. (2002). *The Roman Eastern Frontier and The Persian Wars (part II, 363-630 AD.)*, Routledge, London.

Jackson Bonner, Michael Richard. (2011). *Three Neglected Sources of Sasanian History in The Reign of Khusraw Anushirvan*, Studia Iranica: cahier 46, Association Pour L'avancement Des Études Iraniennes, Paris.

Lukonin, Vladimir G. (1983). "Political, Social and Administrative Institutions, Taxes and Trade", *The Cambridge History of Iran*, edited by Ehsan Yarshater, vol. III, part 2.

Sebeos. (1999). *The Armenian History Attributed to Sebeos*, Translated by R.W.Thomson, historical commentary by James Howard-Johnston, Liverpool University Press, Liverpool.

Theophanes. (2006). *The Chronicle of Theophanes Confessor*, Cyril Mango & Roger Scott (ed.), Clarendon Press, Oxford, Reprinted.

Theophylact. (1986). *The History of Theophylact Simocatta*, Translated by Micheal & Mary Whitby, Oxford.

Toumanoff, Cyril. (1954). "Christian Caucasia Between Byzantium and Iran: New Light From Old Sources", *Traditio*, Fordham University, vol. 10.

